

# تاریخ بیخده ساله آذربایجان

بازمانده

## تاریخ مشروطه ایران

نوشته

احمد کسروی

چاپ هشتم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران ۲۵۳۶

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



مؤسسه انتشارات ایرکیر

کسروی، احمد

تاریخ هجده ساله آذربایجان (جلد دوم تاریخ مشروطه ایران)

چاپ پنجم: ۱۳۵۰ چاپ ششم: ۱۳۵۳

چاپ هفتم: ۲۵۳۵

چاپ هشتم: ۲۵۳۶

چاپ و صحافی: شرکت افست سهامی عام، تهران

حق چاپ محفوظ است.



جلد دوم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

تایخ مشروطه ایران

چون یادداشتهای نخستین چاپ کتاب ضمیمهٔ پیمان چند لغزش تاریخی داشته که عیناً در این چاپ آورده شده بادداشت اصلاحی مؤلف را نیز که در آخرین بخش کتاب چاپ شده بود عیناً نقل میکنیم:

۱ - داستان درزدن شادروان میر کریم و همراهانش را که آورده ایم (صفحه های ۳۶۷-۳۷۴) بیگمان شمارهٔ آنان شش تن بوده ولی اینکه یکی را علیشاه امیر خیزی نوشته ایم چنانکه آقای حاج محمد علی آقا حیدرزاده و دیگران یادآوری کرده اند این درست نبوده. علیشاه در آن هنگام گریخته بقفقاز میرود که آقای حیدرزاده او را در باکو دیده و سپس نیز به تبریز باز میگردد و در آنجا میزیسته تا بدرورد زندگی گفته. ما نام او را از یاداشتهای اردبیلی آورده ایم ولی پیداست که کس دیگری بجای وی بوده که می باید جست و دانست کیست.

۲ - داستان دار زدن اما معلی را که نوشته ایم (صفحه های ۴۱۴ و ۴۱۵) درست است. ولی اینکه گفته ایم در تهران میبوده و ستارخان او را فرستاد تا صمد خان را بکشد این بخش هم که از اردبیلی آورده شده درست نیست و اما معلی در تبریز میزیسته و در جنگ با روسیان پادرمیان میداشته.

۳ - داستان میرزا محمودخان اشرف زاده را که آورده ایم (صفحه ۴۴۷) درست است. ولی اینکه نوشته ایم برادرش منشی کنسولگری فرانسه بود لغزش است. برادر او میرزا علی اکبر خان منشی کنسولگری روس است که بارها از خود او در تاریخ نام برده ام. منشی کنسولگری فرانسه که او نیز نامش میرزا علی اکبرخان بوده برادر مهدیخان است که «ارمنی مهدیخان» نامیده میشد و این نیز از آزادبخوانان بنام شمرده میشد و ما باید در چاپ دوم از این و از کارهایش یاد کنیم. (۱)

۴ - دومان سر دستهٔ فداییان ارمنی که گاهی «دوما» نوشته ایم «دومان» درست تر است.

در بخش پیشین این تاریخ‌داستانان توپ‌بستن محمد علی‌میرزا را بمجلس شوری در تیرماه ۱۲۸۷ یاد نمودیم و سپس چون تنها شهر تبریز بود که در برابر شاه قاجار ایستادگی نشان میداد داستان جنگهای یازده‌ماهه آن شهر را آغاز نموده برای آنکه رشته سخن از هم نگسلد شهرهای دیگر برداشته پیشرفت آن جنگهارا تا ماه اردیبهشت ۱۲۸۸ دنبال نمودیم. با آنکه در گرما گرم گرفتاری تبریز در ماههای دی و بهمن در اسپهان ورشت جنبش پدید آمده نخست اسپهان و پس از آن رشت بشورش برخاست و این شورشها رفته رفته بزرگتر گردیده دامنه آنها تا بگشادن قزوین و تهران و برانداختن محمد علی‌میرزا کشید.

ما در آن میان با بن پیش آمدها برداختیم و اکنون باید آنها را برشته نگارش بکشیم و اینست دوباره چند ماهی بازپس گشته در ایسن بخش آن داستانها را آغاز میکنیم تا گام بگام جلو آمد گزارش گشادن تهران و برانداختن محمد علی‌میرزا و دیگر پیش آمدها را بنگاریم.

این را دوباره میگویم: مرا اکنون تاریخ‌نگاری نمی‌زیبد و فرصت آنرا نیز کم دارم. ولی شورش مشروطه در ایران ارج دیگری دارد و از پیش آمدهای دیگر جداست. ایرانیان از ستم قاجاریان بستوه آمده در راه دادخواهی خون خود میریختند و اگر راستی را بخواهیم آزادگی با ستم کشمکش میکرد و این نازیباست که غیرت‌مندان که در آن روز جانفشانی نمودند و بنیاد بیداد و خودکامگی را برانداختند نامهای ایشان در تاریخ نماند و این اندازه ارجشناسی نیز از آنان دریغ گفته شود. گذشته از آنکه دلیری یکی از پسندیده‌ترین خوبیهاست که ما تا میتوانیم باید آنرا میان توده رواج گردانیم و این جز بانگارش داستانهای دایران و ارجشناسی از آنان پیش نخواهد رفت.

این را هم بگویم: از پیش آمدهای اسپهان ورشت مراجز آگاهیهای اندکی نمیباشد و آن را هم از اینجا و آنجا بدست آورده‌ام. اینست داستان آنها را بکوتهای خواهم نگاشت. سپس در باره تهران و کارهایی که پس از برافتادن محمد علی‌میرزا رخ داده اگر چه در اینجا دسترس با آگاهیهای درازی دارم ولی چون پیشامدهای چندان ارجداری نیست در اینجا نیز بکوتهای خواهم کوشید. رو بهم رفته آنچه داستان دلیری و گسرد نقرازی و جانبازی است بدرازی میرانم و آنچه نه از اینگونه است بکوتهای از آن میکندرم.

بخش اول

۱	صفحه	شورش اسپهان و بختیاری	گفتار یکم
۷	<	شورش کیلان	گفتار دوم
۱۵	<	آشفته‌گی کارها و پذیرفتن محمدعلی میرزا مشروطه‌را	< سوم
۲۲	<	پیشرفت کیلانیان و گشادن ایشان قزوین را	< چهارم
۲۸	<	دودای آزادبخواهان	< پنجم
۳۶	<	بدرفتاریهای روسیان در آذربایجان	< ششم
۵۱	<	گرفتن آزادبخواهان تهران را	< هفتم
۶۰	<	برداشتن محمدعلیمیرزا از باشاهی	< هشتم
۷۱	<	رفتن محمدعلیمیرزا از ایران و کارهای دیگر	< نهم
۸۰	<	جنش زنجان *	< دهم
۸۴	<	پیش آمد اردبیل	< یازدهم
۹۵	<	تاراج اردبیل و در آمدن سپاه روس با آنجا	< دوازدهم
۱۰۲	<	پایان کار ملاقر بانعلی	< سیزدهم
۱۰۶	<	فیروزیهای لشکر دولتی	< چهاردهم
۱۱۹	<	بدرفتاریهای همسایگان	< پانزدهم
۱۲۶	<	* کشته شدن آقای بهبهانی و میرزا علیمحمدخان	< شانزدهم
۱۳۷	<	پیش آمد پارك اتابك	< هفدهم
۱۴۷	<	یادداشت انگلیس و جوش مردم	< هیجدهم
۱۵۷	<	سال پرانده ۱۲۹۰	< نوزدهم
۱۶۷	<	بازگشت محمدعلی میرزا بایران	< بیستم
۱۸۰	<	فیروزیهای دولت	< بیست و یکم
۱۸۸	<	لشکر کشی سالالدوله و شکست او	< بیست و دوم
۱۹۳	<	آشوب اردبیل و کشته شدن آخوندوف	< بیست و سوم
۲۰۰	<	سرکشی حاج صمدخان	< بیست و چهارم
۲۰۷	<	جنگهای صمدخان	< بیست و پنجم
۲۱۶	<	گرفتاریهای آذربایجان	< بیست و ششم
۲۲۱	<	کشاکش میانه ایران و روس	< بیست و هفتم
۲۳۴	<	دو الیتماتوم روس و ایستادگی مجلس	< بیست و هشتم
۲۴۱	<	شور و خروش مردم ایران	< بیست و نهم

۲۴۹	صفحه	گفتار سی ام
۲۵۵	<	< سی و یکم پذیرفتن دولت التیماتوم را بوستن مجلس
۲۶۱	<	< سی و دوم جنگهای خونین تبریز
۲۷۵	<	< سی و سوم بیرون رفتن مجاهدان از شهر و دیگر پیش آمدها

## بخش دوم

۲۹۶	<	از روز پنجم دی ماه	گفتار یکم
۳۰۹	<	روز دهم دی ماه	< دوم
۳۲۳	<	در آمدن صمدخان بشهر	< سوم
۳۳۷	<	آدمکشیهای صمدخان	< چهارم
۳۵۶	<	دارزدن پترسخان	< پنجم
۳۶۸	<	دارزدن آقا میر کریم و دیگران	< ششم
۳۱۱	صفحه	خودکشی شاهزاده امان الله میرزا	گفتار هفتم
۳۹۴	<	دارزدن حاجی نقی بایک گرجی	< هشتم
۴۰۲	<	جنبش ملایان برای خواستن محمد علی میرزا	< نهم
۴۰۹	<	والیکری محمد ولیخان با آذربایجان	< دهم
۴۲۳	<	رسیدن سبهدار به تبریز	< یازدهم
۴۳۲	<	پیش آمدهای ارومی و کشته شدن مشهدی اسماعیل	< دوازدهم
۴۳۷	<	کوچندگان	< سیزدهم
۴۵۸	<	پیش آمدهای گیلان	< چهاردهم
۴۷۶	<	کشاکش مجلس و دولت	< پانزدهم
۴۹۵	<	پس از بسته شدن مجلس	< شانزدهم
۵۱۰	<	جنگهای باسالارالدوله و کشته شدن یفرمغان	< هفدهم
۵۳۸	<	بازمانده جنگها و سرگذشت یار محمدخان	< هجدهم

## بخش سوم

۵۴۳	صفحه	گرفتاریهای دولت	گفتار یکم
۵۵۰	<	پیش آمدهای آذربایجان	< دوم
۵۶۵	<	کابینه علاءالسلطنه و کارهای آن	< سوم
۵۷۶	<	بازگشت صمدخان بگردنکشی	< چهارم
۵۸۷	<	جنگ جهانگیرارو باو پیش آمدهای ایران	< پنجم
۵۹۹	<	در آمدن عثمانیان به آذربایجان	< ششم
۶۱۰	<	دنباله جنگهای روس و عثمانی در آذربایجان	< هفتم
۶۲۳	<	مجلس سوم و کارهای آن	< هشتم



۶۳۴	«	کوچیدن آزادبخواهان از تهران و بسته شدن مجلس	گفتار نهم
۶۴۶	«	جنگهای کوچندگان با سپاه روس و شکست یافتن ایشان	« دهم
۷۰۱	«	دنباله جنگها	« یازدهم
	«	راه آهن جلفا تا تبریز	« دوازدهم
۷۱۰	«	خشکسالی و نابابی	« سیزدهم
۷۲۵	«	بیرون رفتن روسیان از ایران	« چهاردهم
۷۳۴	«	سختی گرفتاریهای ارومی (رضایه)	« پانزدهم
۷۴۳	«	کشتن سیمقو مارشیمون را	« شانزدهم
۷۵۱	«	جنگها با آسوریان و داستان دلگداز سلساس	« هفدهم
۷۶۵	«	درباره آمدن عثمانیان با آذربایجان	« هجدهم
۷۷۷	«	بازمانده داستان سلساس و ارومی	« نوزدهم
۷۸۴	«	آشفتنگی کارهای تهران	« بیستم
	«	درآمدن انگلیسیان بایران	« بیست و یکم
	«	آخرین پیش آمدهای جنگ جهانگیر در ایران	« بیست و دوم

## بخش چهارم

۷۹۲	صفحه	کابینه مصمص السلطنه	گفتار یکم
۷۹۹	«	کابینه وثوق الدوله	« دوم
۸۱۲	«	جنگ با جنگلیان	« سوم
۸۲۹	«	اغار کارسینگو	« چهارم
۸۴۲	«	باردیگر جنبش دموکراتها	« پنجم
۸۵۱	«	جنگ با سینگو	« ششم
۸۵۸	«	داستانهایی که زمینه به برخاستن خیابانی داد	« هفتم
۸۶۵	«	خیزش خیابانی	« هشتم
۸۷۳	«	آزادستان	« هشتم
۸۸۲	«	رفتن خیابانی به عالی قابو	« نهم
۸۸۹	«	پایان کار خیابانی	« دهم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بختیاری

جلد دوم

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

تایخ مشروطه ایران

تا می توانست از ارج آنان کاست. از اینجا دشمنی میانه او و اینان پدید آمده بر رنجش مردم افزود. حاج آقا نورالله بکدل و یکزبان هواداری از مشروطه داشت ولی آقا نجفی هر زمان راهی پیش می گرفت و این زمان بکینه اقبال الدوله او نیز بدشمنی دربار می کوشید.

اما بختیاری چنانکه میدانیم این تیره انبوه همیشه سران بسیاری داشت و اینان با هم دشمنی و همچشمی دریغ نمی گفتند و اینست تیره بچندین دسته میشد. در این زمان هم دسته های انبوهی از ایشان همراه نصیرخان سردار جنگ در پیرامون تبریز بلشکر گاه عین الدوله پیوسته با آزادیخواهان جنگ مینمودند. نیز دسته هایی همراه امیر مخم و سردار ظفر در تهران در پیرامون محمد علیمیرزا می زیستند. ولی حاجی نجفقلی خان مصمص السلطنه که سمت ایلخانگیری داشت در چهار محال میان بختیاربان مانده از محمد علیمیرزا رمیدگ داشت و بر جایگاه خود بیمناک میزیست. از آنسوی برادر کوچکتر ازو حاجی علیقلیخان سردار اسعد که میان سران بختیاری بدانش دوستی بر گزیده و خود مرد اروپا دیده و دل آگاهی بود و این هنگام در پاریس میزیست هوای مشروطه را داشت و چنانکه خود او نوشته چون آگاهی یافت که مجلس را بهم زده اند دلگیر گردید و سپس چون شنید بختیاربان بهواداری شاه با آزادیخواهان تبریز جنگ میکنند دلگیری او بیشتر شد اینست از کوشش نایستاده نامه هایی برادر خویش و بدیگر خویشاوندان نوشته آنان را بهواداری مشروطه خواند. نیز کسی را از پیش خود روانه ساخت که به چهار محال آمده مصمص السلطنه را دیدار کند. میانه او با سردار بهادر (پسر سردار اسعد) که رمیدگی داشتند آشتی پدید آورد و آنان را در باوری مشروطه همدست گرداند، نیز در اسپهان حاج آقا نورالله را دیدار نموده با او هم گفتگوهایی کند و همه را آماده کار سازد.

در اینمیان محمد علیمیرزا مصمص السلطنه را از ایلخانگیری بر کنار ساخت و دیگری را بجای او بر گزید. مصمص السلطنه فرمان نبرده گردنکشی نمود و بدینسان زمینه برای شورش بختیاربان پدید آمد. از آنسوی در اسپهان که مردم بستوه آمده در پی دستاویزی بودند که بشورند روز هفتم دیماه دستاویز پیدا گردید.

سر بازان ملایری که در شهر درنگ داشتند و همیشه ب مردم آزار می رسانیدند شب هفتم دیما، (چهارم ذیحجه) چند تنی از ایشان مسٹ شده در بازار بدمستی نمودند و دست بدکان يك میوه فروشی دراز کردند، بازاریان بر سر ایشان ریخته سخت بزدند. فردا حکمران فرستاده زنندگان را دستگیر نمود و بهر یکی گوشمالی داد. مردم این را دستاویز گرفته بازار را بستند و در مسجد شاه گرد آمده بخروش و فریاد برخاستند اقبال الدوله میکوشید شورش را فرونشاند و بازارها را باز نماید و برای بیم دادن توپ بمیدان شاه کشید. لیکن کاری از پیش نرفته مردم چون پشتشان به بختیاری گرم بود رشته جوش و خروش را از دست نهشتند.

فردا شورش بیشتر و انبوهی در مسجد فزوتتر گردید. با دستور حاج آقا نورالله و آقا نجفی دسته هایی از روستا نیز بنام داد خواهی شهر آمدند و بشورشیان پیوستند. نیز امروز کسانی بنزد صمصام السلطنه فرستاده او را بشهر خواستند.

سه روز دیگر همچنان در شهر شورش بود. اقبال الدوله از در نرمی در آمده همیخواست شورش را با گفتگو فرونشاند. شورشیان هم روی نرمی نشان داده گفتگو را نمی بریدند. تا روز شنبه دوازدهم دیماه ضربام السلطنه بادویست سوار بختیاری بنزد یکی شهر رسید و خواه و ناخواه جنگ در گرفت. دو روز شلیک و کلوله باران در کار بود تا بختیاریان چیرگی نمودند و بر سراسر شهر دست یافتند و خود صمصام السلطنه بشهر در آمده رشته کارها را در دست گرفت و انجمن برپا گردید. در آن روزها صمصام السلطنه نامه ای بستارخان نوشته و چگونگی پیش آمد را در آن برشته نگارش در آورده و چون بهتر است داستان از زبان خود او شنیده شود اینست تکه هایی را از آن نامه در اینجا می آوریم:

« برای همدردی با برادران غیور وطن پرست آذربایجانی درحالتی

که ایل بختیاری بطرف قشلاق حرکت کرده با پانزده تن از بنی اعمام و برادر زادگان و قریب سه هزار نفر سوار و تفنگچی با اهل و عیال وداع کرده . . . با کمال عجله و شتاب بطرف اصفهان رهسپار شدیم بعد از ظهر نهم ذی حجه مقدمه الجیش وارد شدند درحالتی که از طرف قوای ایالت محال مرتفعه از (علی - قایی) و توپخانه و غیره را سنگر نموده بودند و بطرف متحصنین مسجد شاه با توپ و تفنگ شلیک مینمودند و بمواصله کمی جمعی از مرد وزن و صغیر کبیر را

هلاک و گلدسته مسجد شاه را که در نهایت استحکام بود بضراب گلوله توپ سوراخ کردند، همین قدر کوشیدند سوار بختیاری که بحمايت اهالی مظلوم می آمد سرراه بر آنها گرفته و بطرف آنها شلیک نمودند ولی سوارها اعتنا نکرده از طریق دیگر خود را بسجدهای رسانیدند و فوراً مشغول دفاع شدند بمدد صاحب شریعت توپچانی که مشغول شلیک بطرف مسجد بودند کله شان هدف گلوله مدافین گردید و از آن پس دیگر قدرت بر شلیک توپ نکردند و چون از این راه بیچاره شدند . . . از طرف بازار که دست داشتند شروع بغارت دکان نمودند و قریب یکهزار باب دکان مسلمین را غارت کردند و بمجرد وصول این خبر ۱۲ نفر از تفنگچیان غیور بختیاری برای دفع یکفوج که مشغول غارت بودند داوطلب شدند و بملاحظه اینکه این عده قلیل بکلی غریب و بلدیت نداشتند تا خود را بآنها رسانیدند قریب يك کرور مال کسب بیچاره به یغما رفته بود که جمعی از سربازان . . . اسیر و برخی فرار اختیار کردند و چون این خبر بسمع حاکم جا بر رسید اول شب دهم ذی حجه باجمعی از خواص اش بطرف قونولخانه انگلیس گریختند روز عید اضحی نیز عده معتنابهی از سواران کارآزموده بختیاری بکمک متحصنین مسجد وارد شدند و تا عصر آن روز بیشتر از نصف سنگرهای میدان نقش جهان را از تصرف مستبدین خارج نمودند، در تاریکی شب بیروان فسق و فجور بکلی خود را مغلوب و مقهور یافتند شبانه باتمام صاحب منصبانشان بطرف قونولخانه انگلیس پناهنده شدند، قریب ظهر یازدهم این خادم ملت با تمام بستگان و سوار و تفنگچی بعد از تصرف توپخانه و قورخانه و غیره در دارالحکومه استقرار یافتند و بفاصله یکی دوروز با تأکیدات اکیده انجمن ولایتی راتشکیل داده که بتصویب انجمن اصلاح امورات لازمه بشود.»

بدینسان در اسپهان آزادی بنیاد یافت و پس از تبریز دوم شهر بزرگی بود که مشروطه را نگه میداشت. این خبر چون پراکنده شد از تبریز و استانبول و نجف و دیگر جاها تلگرافها بضمصام السلطنه و انجمن اسپهان فرستادند و مبارک باد گفتند انجمن سعادت بگردن گرفت تلگرافهای آنجا را نیز بهمه جا رساند.

اما در تهران چون محمد علی میرزا از چگونگی آگاه شد اقبال الدوله را بتهران خواسته فرمانفرما را برگزید که با دوفوج سرباز و دسته‌هایی از بختیاری که در تهران بودند بر سر ضمصام السلطنه برود. فرمانفرما آن را پذیرفته و سردار ظفر را با چند صد تن بختیاری از پیش فرستاده نوید داد خود او از پشت سر راهی گردد. ولی همه اینها رویه کاری بود و هیچگاه از تهران بیرون نرفت و سردار ظفر در قم و آن پیرامونها

نشسته با سپهان نزدیک نشد و کاری از او و از فرمانفرما ساخته نگردید . مصمصام السلطنه در اسپهان بود تا سردار اسعد از اروپا بازگشته با او پیوست و از آنسوی گیلانیان تا قزوین پیش آمدند . در این هنگام اینان نیز از اسپهان آهنگ تهران کردند چنانکه در جای خود یاد خواهیم کرد . /

## شورش گیلان

۱۱ باید گفت چون جنبش آزادیخواهی در ایران بر خاست پس از آذربایجان گیلان دوم جایی بود که مردم معنای آن را دریافته از روی خواست و آرزو در آن پا نهادند و شور مشروطه خواهی در دل ها ریشه دوانید. اینست چون محمد علی میرزا بیاعشاه گریخته با مجلس بنیاد نبرد گذاشت در آن دوسه هفته رشتیان نیز از جان و دل بیاری مجلس برخاستند و آواز با آواز تبریزیان انداخته پیشنهاد بر کنار کردن محمد علی میرزا را از تاج و تخت بهمد جا رسانیدند و کار با آنجا رسید که بازار را بسته و آماده جنگ ایستادند و اینست چون آگاهی از تهران در باره توپ بستن بدارالشوری رسید با حکمران و سپاهیان او بجنگ برخاستند و سه تن از ایشان کشته شد. چهارده تن زخمی گردیدند و پس از این کردند بود که چون یارای ایستادگی نداشتند ناگزیر شده خاموشی گردیدند. ۱۱

محمد علی میرزا آقا بالاخان سردار افخم را که یکی از هواداران بنام او بود به حکمرانی گیلان فرستاد و او دست باز کرده ب مردم فشار و سخت گیری دریغ نگفت و دستگاه بیداد و خودکامگی را پهن درچید. لیکن چون پس از دیری آوازه ایستادگیهای تبریز همه جا را تکان داد و از آنسوی سپهدار در تنکابن با محمد علی میرزا نافرمانی نموده بیرق مشروطه خواهی برافراشت در گیلان نیز تکاپو هایی پدید آمد. در ماه دی که اسپهان شورید در رشت نیز جنب و جوشهایی دیده می شد و کسانی در قونسولخانه عثمانی گرد آمده عنوان مشروطه خواهی مینمودند.



در آن روزها بسیاری از مردم دچار این کوتاه اندیشی بودند که شورش را تنها بست نشینی میدانستند و آن را کار بزرگی می‌شماردند. ولی در درشت بیرون از این رویه کارها دسته‌ای در نهران میکوشیدند تا شورش درستی بر انگیزند. اینان معز السلطان و برادرانش و چندتن دیگری بودند. در این هنگام در قفقاز نیز کسانی از ایرانیان می‌کوشیدند اگر بتوانند کیلان را بشورانند. ستارخان گاهی این را میگفت: «ایکاش یک شهر دیگری نیز میشورید تا محمد علی میرزا نمیتوانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید» و چون در آن روزها میانه قفقاز و آذربایجان آمد و شد بسیار میشد و از آنسوی انبوهی از باشندگان باکو و تفلیس بازرگانان و کارگران آذربایجان بودند این آرزوی ستارخان در آنجا شهرت پیدا کرد و چون کمیته سوسیال دموکرات قفقاز هوادار آزادی ایران بود و کسانی از سردستان آذربایجانی با آن کمیته پیوستگی داشتند (از میرزا سوچی و حاج شیخ حسین اشکریز و دیگران) اینان نیز با همدستانانی از کمیته چشم بسوی کیلان داشتند و چون از اندیشه و کوشش معز السلطان و یاران او آگاه شدند بیدرنگ بهمدستی برخاستند. میرزا کریمخان برادر معز السلطان بفقاز رفته با کارکنان کمیته آشنا گردید و از آنجا دسته‌ای از داوطلبان را با ابزار فراوان همراه آورد. اینان نخست انجمن پنهانی بنام «کمیته ستار» پدید آوردند که ما از اندامهای آن نامهای معز السلطان و حاج حسین آقا اسکندانی و آقا گل اسکندانی و ولیکوف گرجی و فرمخان ارمنی و میرزا محمدعلیخان مغازه را شنیده‌ایم. نیز میرزا حسین خان کسمایی که زبان سخنگویی داشت و میرزا علی محمد خان تربیت خویشاوند نقی زاده که جوان بسیار غیرتمند و بیباک بود و پس از بمباردمان مجلس از نهران بفقاز رفته و این هنگام همراه دیگران برشت آمده بود با آنان همدستی داشتند. شاید میرزا کوچک (میرزا کوچکخان) نیز از همین هنگام با آنان پیوستگی داشت.

باری اینان در نهران بسیج کار کرده در پی بهانه و فرصت بودند که بشورش بر - خیزند و چون سپهدار در تنکابن بیرق مشروطه برافراشته و نیرویی با خود داشت، اینان کسانی نزد وی فرستاده خواستار شدند که آهنگ کیلان نماید و اینجا را نیز بدست گیرد و چکولگی کار خود را با او گفتند سپهدار چندان نمیخواست از تنکابن بیرون

بیاید و اورا هوس چنین کار هانمود . ولی کیلانیان پافشرده بآمدن خرسندش گردانیدند . در این میان در رشت پیش آمدی مردم را بر حکمران بشورانید و بدینسان خود بخود راه کار باز گردید .

چگونگی آنکه در سیزدهم بهمن که روز عاشورا بود و مردم بشیوه دیرین دسته پدید آورده در کوچه و بازار میگردیدند چنین رخ داد که یکی از کسان حکمران میرعلی اکبر نامی را از دسته تبریزیان بکشت . مردم از این خونریزی بهم برآمدند و تبریزی و رشتی دست یکی کرده از سردار افخم کشنده را خواستند که بخون آن بیگناه بکیفرش رسانند . سردار افخم که با کیلانیان سرگران میداشت و آنان را هوادار مشروطه می دانست در این باره نیز سرگرانی نشان داده ازدادن کشنده خودداری کرد . مردم از وسخت برنجیدند . کمیته ستار فرصت را از دست نداده کسانی نزد سپهدار فرستادند که اورا بگیلان خوانند و از اینسوی خویشان دست بکار آوردند و روز نوزدهم بهمن هنگام پسین شورش آغاز نمودند . بدینسان که شورشیان را که پنجاه تن کمابیش قفقازی میان ایشان بودند در خانه معزالسلطان گرد آورده تفنگ و فشك و نارنجك بایشان بخشیدند و آنان را بدو دسته کردند که یکدسته همراه معزالسلطان بر سر باغ مدیریه که سردار افخم در آن میهمان و از همه جا ناآگاه سرگرم قماربازی بود روانه شد ، یکدسته همراه میرزا علی محمد خان و میرزا حسین خان آهنک سرای حکمرانی کردند . اینان ناگهان بر سرای حکمرانی رسیده گرد آنجا را فرو گرفتند و با سرباز و توپچی که بیاسبانی در آنجا بودند آغاز جنگ کردند . آواز تفنگ و بومب سراسر شهر را گرفت . در میان کشاکش دو توپ نیز بدست آزادیخواهان افتاده آنها را بجاهای بلندی کشیده بر سرای گلوله باران نمودند . تا دو ساعت جنگ برپا بود . سربازان چون فرماندهی نداشتند بیش از آن ایستادگی نکرده سنگرها را رها نمودند . آزادیخواهان بر آنجا دست یافته تاراج نمودند و بر سرا آتش زدند . از آنسوی معزالسلطان و یارانش بیکبار بر سر سردار افخم ریخته اورا با چند تن دیگر از پا انداختند . سردار افخم میخواست گریخته در گوشه نهران گردد ، معزالسلطان اورا نگهداشته یکی از قفقازیان با گلوله بر خاکش انداخت .

بدینسان بایک جنبش بیرق خود کامکی سرنگون گردید و دستگاه بیداد کری بر چیده شد. آزادیخواهان شهر را بدست گرفته و از سر باز و قزاق تفنگ و فشنگ باز گرفتند. تاشب فرا رسد دوباره در شهر آرامش برپا گردید. در باره کشتگان سخنان گوناگون نگاشته‌اند. خود معز السلطان و علی محمد خان در تلگراف خود به تبریز چنین میگویند:

« حاکم با ۳۶ حامی دولت مقتول - دوفتر از مجدهدین شهید »

یکی از این کشتگان حاجی خمایی را باید شمرد. این مرد که یکی از جهتدین بنام بشمار می‌رفت با مشروطه دشمنی می‌ورزید و دیر زمانی در تهران همراه حاج شیخ فضل الله و مجتهد تبریزی کوشش‌هایی مینمود. سپس هم در کیلان دست بدست سردار افخم داده از آزار بر آزادیخواهان باز نمی‌ایستاد. اینست در این هنگام با کلوله مجاهدان ازپا افتاد.

فردای آن روز سپهدار با سپاهیان خود از راه تنکابن رسید و آزادی خواهان بر کرد او درآمدند و رشته حکمرانی را بدست او سپردند. نیز بدستور مشروطه نمایندگان برگزیده انجمن برپا نمودند و اداره‌های دیگر را باز کردند. در همان روزها تلگراف میانه تبریز ورشت و اسپهان آمد و شد میکرد. انجمن ایالتی و سردار و سالار همچنین صمصام السلطنه و انجمن سعادت پیام شادمانی فرستادند.

اما تهران، این خبر در آنجا همچون نارنجک تر کیده همه را تنکان داد. درباریان سخت ترسیده چنین پنداشتند بزودی شورشیان رو بتهران خواهند نهاد، محمدعلیمیرزا سپاهی که بر سر ایشان بفرستد نداشت. دسته‌هایی را از قزاق و سواره و سر باز بنگهداری قزوین فرستاد.

از آنسوی در کیلان شورشیان همه جا دست یافتند. یفرمخان با دسته‌ای از آنان پیش‌جنگ شده بمنجیل آمد و در آنجا سنگر بسته بنگهداری راه پرداخت. پس از دبری معز السلطان با دسته دیگری باو پیوست. اگر همان روز ها دو سه هزار سپاه آراسته رو بتهران می‌آوردند با ترسی که از ایشان در دلها بود چه بسا که تانتهران پیش می‌آمدند و کار بس بزرگی انجام میدادند. در آنحال تبریز هم از سختی رها گردیده

بهبانه بدست روسیان نمی افتاد تا سپاه بایران بیاورند . چنین پیداست سپهبدار برپیشرفت  
خرسندی نداشته و دیگران نیز بسر خود بچنان کاری دلیری نمی نمودند . شاید چندان  
آمادگی هم نداشتند .

باری رشت یکی از کانون های شورش گردید . آزادبخوانان که از ایران



۱- ابوالقاسم خان بختیاری

گریخته و در شهر های قفقاز و دیگر جا ها پراکنده بودند بیشتر ایشان در آنجا  
کرد آمدند، از آنسوی کمیته پاپی داوطلبانی باتفنگ و فشنگ و تارنجک و ابزارهای  
دیگر از قفقاز روانه میساخت . در این میان شعاع السلطنه که از اروپا برمیگشت از  
راه باکو باتزلی رسید . مجاهدان او را نگهداشته هزار لیره پول خواستند و تا نگرفتند

رها نمودند. چنین میگویند کمیته آهنک کردند باو داشته و کسانی را برای اینکار از باکو همراه او ساخته بود. ولی اینان در راه بعنوان اینکه شعاع السلطنه بستگی بدولت عثمانی نشان میداده از کشتن او چشم پوشیدند.

در این هنگام در کیلان بسیاه آرایی میپرداختند و برای این کار بیک کمیسیون جنگ، نیاز دیدند. در سرای بزرگ اوادیس آزادیخواهان را گرد آورده پیشنهاد کردند هر دسته‌ای از میان خود یکی را با رأی آزاد نهانی برای اینکار برگزیند. از کیلانیان معزالسلطان و از تبریزیان آقا سیدعلی مرتضوی و از ارمنیان یفرمخان و از کرجیان ولیکوف و از قفقازیان احمد صادقوف برگزیده شد و چون پانوف بلغاری که ما در جای دیگری نام او را برده‌ایم این زمان بشورشیان پیوسته بگیلان آمده و خود مرد آزموده و جانفشانی بود او را نیز برای اینکار برگزیدند.

این کمیسیون برای آن بود که بشورشیان برگ و ساز داده و آنان را آراسته هر دسته‌ای را بسر کرده ای سپرده از پشت سر یفرمخان و معزالسلطان روانه گرداند و نخستین دسته را بسر کرد کی میرزا کوچک روانه گردانید. در رفت اینها را انجمن ایالتی می پرداخت.

در این هنگام میانه پانوف با دیگران رنجشی پدید آمده بدان انجامید که پانوف با چند کس آهنک بندرگز و استرآباد کنند و در آنجا نیز شورش برپا سازند. چگونگی داستان آنکه پانوف از آزادگی و بیباکی رفتار سپهدار و فروتنی هارا که پاره شورشیان با او می نمودند بر نمی تافت و اینست زبان دراز میداشت. نیز برپاره کارهای کمیته ستارخرده می گرفت. این بر کیلانیان سنگین افتاده بدو پیامهای درشتی فرستادند و بر آن شدند از کیلان بیرونش سازند. پانوف بیباکی بیشتر کرد و در اطاق خود در مهمانخانه استوار نشسته بر آن شد یکنه جنگ نماید و از کارهای کمیته ستار شکایت بکمیته قفقاز فرستاد. انجمن کیلان خردمندانه بر آن کوشید که با زبان نرم پانوف را بجای دیگری بفرستد و آقای صادقوف و دیگران را میانجی ساخته غوغای بر خاسته را فرو نشانید. در اینمیان محمد امین رسولزاده و رحیمزاده نامی از قفقاز برای رسیدگی آمدند و آنان نیز بهتر دانستند پانوف بجای دیگری رود. انجمن پانصد تومان

در رفت باو پرداخت . پانوف همراه صادقوف و میرزا محمد حسین زاده ( که پیش از آن در دره گز شورش پدید آورده و نامبردار شده بود ) با چهار تن دیگر روانه انزلی و از آنجا از راه دریا آهنگ مازندران کردند و ما داستان ایشان را خواهیم دید .

بدینسان کار کیلان پیش می رفت . سپهدار با صمصام السلطنه نامه نویسی ها داشت و باهم در پیرامون رفتن بتهران سکاش می نمودند . ولی هیچیک بچنان کاری آهنگ نداشتند . آنکه صمصام السلطنه است چشم براه سردار اسعد داشت که از اروپا برسد و این ازو کاز بس بجایی بود ، زیرا چنانکه گفته ایم خود صمصام السلطنه باین راه در نیامده و سردار اسعد او را برانگیخته بود و آنگاه چنین کارهایی از دست هر کس بر نمی آید . اما سپهدار او را هم گفته ایم که از ته دل خواستار تلاش و جانفشانی نبود و بیش از این نمیخواست که او را در کیلان آسوده بگذارند .

مستر چرچیل ترجمان سفارت انگلیس که سالها در ایران میزیسته و در این روزها گذری از کیلان نموده و چیزهایی از دیدار خود نوشته برای آنکه حال شورشیان نیک روشن گردد اینک کوتاه شده نوشته های او را در اینجا می آوریم .

می گوید : من از آنچه دیدم و با جستجو نموده دریافتم این را دانستم که نقشه شورش کیلان را در قفقاز ریخته و با دست داوطلبانی که شماره ایشان به پنجاه تن میرسیده انجام داده اند . در این شش هفته که از آن زمان گذشته بر شماره آن داوطلبان افزوده شده و چنانکه گفتند کنون شماره آنان به سیصد و پنجاه می رسد . در این میان یکدسته بزرگی از آزادیخواهانی که از ایران بیرون رانده شده بودند برشت آمده اند . سه برادر که معز السلطان و عمید السلطان و کریمخان باشند در این کار یابوری بزرگی بفقازیان کرده اند .

بازارها باز بود و داد و ستد و بازرگانی راه خود را داشت . بیرق های سرخ بالای خانها دیده میشد . در آن خانهایی که این نشان آزادیخواهی نبود بیرق روس یا عثمانی زده بودند تا دانسته شود کسان آنها بستگی این دولتها را دارند . من دو بیرق انگلیس نیز دیدم .

در گفتگویی که با سپهدار کردیم چنین گفت : من یابوری مشروطه کم رسته ام

و تا سپاهی بر سر من نفرستند در همین جا بکار خود خواهم پرداخت و هر گاه سپاهی  
 شاه فرستاد من پاسخده زیان آن نخوهم بود و هر اندازه سپاه که بفرستد برابری  
 خواهم توانست .

من از پاره رفتارها از نگاهداشتن شعاع السلطنه و مانند آن دلگیری نمودم .  
 سپهدار پاسخ داد : من از اینگونه کارهای قفقازیان بیزارم و بایشان آگاهی داده‌ام که  
 هر گاه خود را باز ندارند من رشت را گزارده بیرون خواهم رفت .

## آشفته‌گی کارها و پذیرفتن محمد علی میرزا دشمن و طه را

☆ چون فروردین سال ۱۲۸۸ فرارسید، در آن هنگام که تبریز سخت گرفتار کشتاکش با محمد علی میرزا و بیشتر روزها در پیرامون شهر جنگ برپا بود در شمال و جنوب و شرق و غرب ایران در بسیاری از شهرها شورش پدید آمده و با درکار پدید آمدن بود. گذشته از اسپهان و کیلان که از کانونهای شورش بشمار میرفت در محمره و همدان و استرآباد و مشهد و تربت حیدری و بوشهر و شیراز در هر کدام جنبش دیگری پیش می‌رفت.

این زمان هر کس میدانست که محمد علی میرزا را زمان بسر آمده و کار بجایی بود که کسانی از نزدیکترین درباریان شور مشروطه خواهی از خود نشان میدادند. آصف‌الدوله که بیداد‌های او در خراسان یکی از انگیزه‌های جنبش ایران شمرده میشد این زمان در شیراز حکمران و بهمدستی پسران قوام‌الملک بنیاد انجمن ایالتی می‌نهاد. حاجی سیف‌الدوله حکمران عربستان باشیخ خزعل در محمره دستگام مشروطه خواهی می‌چیدند. برای محمد علی میرزا جز تهران باز نماند و در آن نیز دشمنان فراوانی داشت. //

نا ایمنی راه‌ها را گرفته کسی آمد و شد نمیتوانست. در کرمانشاهان مسلمانان جهودان را کشتار مینمودند. در بوشهر سید مرتضی نامی با تفنگچیان تنگستانی بوشهر دست یافته در گمرک کسان خود را کماشته بود که آنچه در می‌آید از بهر او برگیرند، این کار او انگلیسان را بر آن واداشت که پنجاه تن سرپاز دریایی بوشهر آوردند و دست سید مرتضی و کسانش را کوتاه ساختند.



ما از یکایک این داستاها آگاهی نداریم . مگر از شورش استراباد که آن را جستجو نموده ایم و چون پانوف در آن دست داشت بنام سپاسگزاری که از اینگونه کوششها باید کرد داستان آن رامی نگاریم . چنانکه گفتیم پانوف در رشت رنجیدگی پیدا نموده بیرون رفت و یکی از همراهان او احمد صادقوف (۱) بوده . این آگاهی را ما از آقای صادقوف دریافته و اینک داستان را از زبان خود اومی نگاریم :

می گوید : چون از رشت بیرون رفتیم هفت تن بودیم . من و پانوف و میرزا محمد حسین زاده و مسیو شارل که از مردم فرانسه ولی در اترلی نشیمن داشت و سه تن دیگر نیز با یکی از سردستانان مجاهدان گفتگو کردیم که با پنجاه تن تفنگچی از پشت سر برسد و پولی نیز باو پرداختیم . در اترلی یک شب در خانه میوشارل درنگ نموده فردا با یک کشتی بازرگانی از آنجا آهنگک مازندران کردیم . اندیشه ما این بود که بهر کجا که رسیدیم یکی دو ساعت درنگ نموده با گفتار و با از هر راه دیگری مردم را شورانیده از آنجا بگذریم . اینست چون بمشهد سر رسیدیم با آنکه تنها هفت تن بودیم و آن پنجاه تن نرسیده بود (سپس هم نرسید) باک نکرده از کشتی پیاده شدیم و بیرقهای سرخی که همراه داشتیم بدست گرفته (زنده باد آزادی) گویان با بادی در آمدیم . کسی برای جلو گیری نبود . در آنجا یکتن دیگر بر شماره ما افزوده و چون ازو پرسیدیم دانسته شد در بار فروش چندان نیرویی از دولت نیست . اینست بیدرنک آهنگک آنجا نمودیم و همینکه از راه رسیدیم فریاد کنان بشهر رفتیم . پانوف با چند تن براه دیگری رفت و ما چند تن بسرائی حکمرانی شتافتیم . و چون آوازه مجاهدان بهمه جا رسیده و دلها را پر از ترس ساخته بود و ما نیز ناگهانی رسیده و بداسان غوغا برانگیخته بودیم مردم سراسیمه گردیده چنین پنداشتند سپاه انبوهی با ماست و اینست کسی را یارای ایستادگی نبود . چنانکه حکمران سرای را رها کرده از در دیگر بگریخت و ما با سانی آنجا را فرو گرفتیم . ولی در بار فروش یکصد تن فزاق پاسانی داشت . اینان بیدرنک پشت بام را سنگر گرفتند و با پانوف و دسته

(۱) آقای احمد از انبوهایی که اکنون در تهران زیست میکند .

او بچنگ برخاستند. شلیک سختی میشد و یکی دوساعت جنگ برپا بود. سه تن از فزاق و یکتن از مردم کشته شد و از اینسوی پانوف زخمی گردید. می گوید: من در سرای حکمرانی ایستاده بمردم دستور هایی میدادم و آنان چنین میدانستند لشکر دیگری در راه است. در این میان ناگهان پانوف با رنگ پریده خود را با آنجا رسانید کلوله سینه و بازویش را شکافته و بیرون رفته بود بیدرتنگ زخم او را بسته بر روی نختی خوابانیدیم و برای اینکه چشم فزاقان را بترسانیم نارنجکی بجایگاه ایشان انداختیم. در این هنگام تاریکی فرا رسید و هر دو سو دست از جنگ باز داشتیم. از پانوف خون بسیار رفته و حال بدی داشت. ولی خود را نباخته دلیری می نمود. برای آسودن او در سه ساعت درنگ کرده سپس با اسبهای حکمران از آنجا بیرون شتافتیم و در جایی نایستاده بمشهد سر باز گشتیم و دوباره بکشتی نشسته روانه بندر گز شدیم. (بنوشته کتاب آبی رسیدن ایشان با نجا روز هشتم فروردین بوده) در اینجا نیز ناگهان بیرون آمده کمرك و تلگرافخانه را گرفتیم.

سی و شش تن سرباز با یک سرحد دار پاسبان بندر بودند. چون تاریکی بود رسیدن ما را ندانستند و ناگهان کرد ایشان گرفته تفنگ و فشنگ از دستشان بیرون آوردیم. میدانستیم مجتهد استرا باد آزادیخواه است نامه ای نوشته رسیدن خود را آگهی دادیم. از وی پاسخ رسید که کسانی از ما با استرا باد روند. پانوف با چند تن آهنگ شهر نمودند و من با چند تن در بندر ماندم. استرا بادیان پیشواز باشکوهی نمودند (بنوشته کتاب آبی سه هزار مردم با بیرقهای سرخ به پیشواز شتافتند و آنانرا با فریاد های «زنده باد مشروطه» و «پست باد محمد علی» بشهر آوردند) از همان روزها انجمن برپا نموده دستگاه مشروطه را درست درچیدند. تا دیری بدینسان میگذشت. در این میان من نیز با استرا باد رفتم در آنجا دانسته شد چندین هزار تر کمن بیاری محمدعلی میرزا برخاسته اند و برای ناخن شهر آماده میشوند. با حاج شیخ محمد حسین و دیگران گفتگو کردیم چنین گفتند یکی از سران تر کمان مرد با فهم و نیرومندی میباشد. اگر او با مشروطه یاری کند از دیگران ایمنی توان داشت. پانوف داوطلب

شد نزد او برود و از حاج شیخ محمد حسین رختی همچون رخت تر کمائی گرفته بادوتن دیگر روانه گردید. من نیز بپندر باز گشتم. دوسه روز نگذشت آگاهی یافتم تر کماتان با دسته های انبوه باستر اباد ریخته اند و آزادی خواهان بقونسولگری روس پناهنده شده بنگهداری جان خود میکوشند. اما یانوف و همراهان ایشان کاری از پیش نبرده و بیش از این نتوانستند که خود را بسرحد عشق آباد رسانند و از مرگ ایمن گردند. از آنسوی ما نیز در بندر بسختی افتاده توانستیم بمانیم. یکبار مردم کرد محله بر سر ما آمدند و با جنگ دورشان ساختیم. ولی اگر میماندیم کار تباه میشد. اینست آنجا را گزارده باز کشتیم (\*). اینست نمونه ای از کوشش های شورشیان.

با چنین آشفتگی محمد علی میرزا از اسب لجبازی پایین نیامده روی نرمی نشان نمیداد و چنانکه گفته ایم سخت ترین زور آزماییدها را با تبریز مینمود. نیز گفته ایم در این هنگام کار نان و خواربار در تبریز سخت شده و عنوان بدست نمایندگان روس وانگلیس داده بود که از شاه درخواست هایی نمایند. نیز شاه چون سخت بی پول شده و ناگزیر بود وامی از دو دولت بگیرد ایشان این را دستاویز دیگر گرفته پیشنهاد هایی بدولت ایران می نمودند. چنانکه خواستار بودند شاه دوباره مشروطه را بپذیرد و برای باز کردن مجلس بکار پردازد تا از این راه جنب و جوش مردم فرونشسته آرامش پدید آید. نیز خواستار بودند مشیر السلطنه و امین بهادر از کار کناره گیرند. محمد علی میرزا تا میتوانست زیر بار این پیشنهادهای نمیرفت. سرانجام چون کار تبریز بی اندازه سخت شد نمایندگان روس وانگلیس خواستار شدند شش روز جنگ را کنار گزارده راه خواربار را باز کنند. محمد علی میرزا بزبان آنرا پذیرفت ولی بکار نبست. این بود روسیان دستاویز پیدا نموده سپاه بایران آوردند چنانکه ما اینهارا در بخش دوم نگاشته ایم.

پس از این زبان و گرفتاری بود که شاه قاجار بخود آمده سر بمشروطه فرو آورد و دستخط های پیاپی بیرون داد. نیز سپاه از کرد تبریز برداشت. همچنین مشیر السلطنه و کابینه اش را از کار کنار نمود. این پیش آمدها در نیمه های اردیبهشت بود و چون پانزدهم

(\*) بازمانده داستان را باوردیم. یانوف تا ببری در خاک روس گرفتار بود تا رها شده باستانبول رفت.

آقای سادقوف نیز گرفتار و زندانی بود تا رها گردید و بایران آمد.

این ماه بچهاردهم ربیع الثانی افتاده روز زایش محمد علیمیرزا بشمار میرفت و از این سوی گفتگوی آشتی و دوباره دادن مشروطه در میان بود مردم در تهران و پاره شهر های دیگر از شب پانزدهم بجهنم پرداختند و تا یک هفته بازارها را چراغان نمودند. ولی شورشیان کیلان سرفرود نیاورده همان شب پانزدهم قزوین را بگرفتند چنانکه ما آنرا جداگانه خواهیم نگاشت

|| در این هنگام در ایران حال شگفتی بود. محمد علی میرزا ناچار شده سر بمشروطه فرود آورده ولی از درون خرسندی بآن نمیداد. از این سوی آزادیخواهان نمیدانستند چه باید کرد. نمایندگان روس و انگلیس در تهران و تبریز ورشت واسپهان میکوشیدند آزادیخواهان را باشاه رام گردانند. در همه این شهر ها با سردستانان گفتگو می نمودند از آن سوی شاه کابینه را بر انداختند نمیدانست بچه کسانی وزارت سپارد. نمایندگان روس و انگلیس پافشاری داشتند که رشته کارها را بدست سعدالدوله بدهند. اینمرد که نخست از پیشاهنگان مشروطه بوده و سپس بدشمنی برخاسته و یکی از همداستان محمد علیمیرزا بشمار میرفت و در بیشتر کارها پای او در میان بود این زمان بار دیگر هوا خواه مشروطه شده تا می توانست محمد علی میرزا را بآنسو می کشید. از اینجا یا از رهگذر دیگری محمد علیمیرزا او را دوست نمی داشت. ولی چون نمایندگان روس و انگلیس خواستار بودند تا کزیر شده ناصر الملک را بریاست وزراء برگزید و چون او در اروپا بود تا رسیدنش بتهران سعدالدوله بایستی بجای او رشته کارها را داشته و کابینه را پدید آورد. سعدالدوله کابینه را بدینسان پدید آورد :

فرمانفرما وزیر داخله، امیر نظام وزیر مالیه (تا رسیدن ناصر الملک) مستوفی - الممالک وزیر جنگ، مهندس الممالک وزیر طرق و شوارع و معادن و جنگلها، مخبر الدوله وزیر پست و تلگراف، سعدالدوله وزیر خارجه.

اینان روز بیست و یکم اردیبهشت نزد شاه رفته خود را شناسانیدند و همان روزها بود که شاه با دستخطی از کناهاکاران در گذشت (عفو عمومی). نیز در همان روزها کابینه برای دلجویی از آزادیخواهان و جلو گیری از کشاکش و زرد خورد نوشته ای

بیرون داد که هر کسی که از مشروطه بد کویبی نماید و یا خبر های دروغی در باره آزادی خواهان پراکنده کند سزای سختی بیند .

از بیست و سوم اردیبهشت بست نشینان سفارت عثمانی و شاه عبدالعظیم که چندین صد تن بودند ایمنی یافته بیرون آمدن آغاز کردند .

بدینسان محمد علی میرزا دوباره مشروطه را برپا کرد . ولی از اینسوی شورشیان کیلان باین اندازه خرسند نشده و خود را تا قزوین رسانیده تهران را هم بیم می دادند . بختیاریان در اسپهان دو دل می زیستند . در میان تبریزیان دو تیرگی بود . آقای تقی - زاده و چند کس در بیرون بعنوان پاس سفارش نمایندگان دو دولت و در درون بجهت های دیگری کنار آمدن با محمد علی میرزا را بهتر می شمردند ولی سردار و دیگران آن را نمی پسندیدند . در اینمیان روسیان در شهر های شمال هر چه می خواستند می کردند . گذشته از آذربایجان شهر های خراسان و استرآباد نیز سپاه آورده بودند . نیز کشتی جنگیشان در بندر انزلی آماده می ایستاد . انگلیسان را هم گفتیم که در جنوب بوشهر را در دست داشتند . این بود حال ایران در فروردین و اردیبهشت . از زمانی که محمد علی میرزا دوباره مشروطه را پذیرفت تا هنگامیکه او را از تخت برداشتند یکدوره جدایی باید شمرد .

در چنین هنگام پرشوری یکدسته از کهنه درباریان و دیگران نیز بتکاپو افتاده همی کوشیدند در رده آزادیخواهان جا برای خود باز کنند و یکی از راهها که اینان داشتند میانجیگری بود . این نیرنگ در آن روزها رواج داشت که کسانی بنام میانجیگری بمیان افتاده بیش از همه باین میکوشیدند که میان هر دو دسته جا برای خود باز کنند . گروهی از این نیرنگ بهره ها بردند . این خود کاری آسوده و آسانی بود و از سوی دیگر سود بزرگی را در برداشت . این هنگام نیز که شورش آخرین روز های خود را می پیمود و روشن بود که بزودی دستگاه مشروطه پهن در چیده خواهد شد اینان بتلاش افتاده نیز دسته ای از آنانکه میان مشروطه خواهان بودند و پس از بمباردمان مجلس بمحمد علی میرزا پیوسته و در پناه او می زیستند و این هنگام بایستی دوباره با مشروطه آشتی کنند فرصت را از دست نداده از راه میانجیگری یا از راههای دیگر